

لغو دستاوردهای پرولتاریا زیر لوای لغو کار مزدی

اخیراً مقالاتی از ناصر پایدار در اینترنت در معرض دید قرار گرفته اند که جا دارد به بعضی نکات آن برخورد شود.

او در مقاله "زنده باد جنبش لغو کار مزدی کارگران" تابلوی گویائی از وضعیت تحمل ناپذیر و غیر انسانی استثمار کارگران و چگونگی فربه شدن سرمایه داران و استقرار نظام سرمایه ارائه می دهد. با وجود اینکه این آمارها همه در سایت های اینترنتی موجود هستند ولی نوع تنظیم و بیان شیوای آن درک مطلب را جان دار می نماید.

"محصول اجتماعی سالانه ای که کارگران دنیا با کار خویش به طور زنده و حاضر تولید می کنند سر به آسمان می ساید. متوسط سرانه این محصول مطابق آمارهای رسمی مراکز بین المللی سرمایه داری برای سکنه ۵۲ کشور جهان از رقم ۱۵۰۰۰۰ کرون سوئد در سال بالاتر است ... کارگران دنیا همین حالا و در همین وضعیت موجود با کار خویش سطح معینی از رفاه و معیشت و امکانات اجتماعی معادل با ۶۰۰۰۰۰ کرون سوئد در هر سال را، برای هر خانواده ۴ نفری این دنیا تولید می کنند. ... در بالاترین سطح رفاه اجتماعی موجود، در جامعه ای مانند سوئد کل هزینه سالانه ... برای یک خانواده چهار نفری مبلغی حدود ۳۵۰۰۰۰ کرون است. ..." (همانجا)

این گوشهء کوچک از تصویری که ارائه می دهد به روشنی جهان ناعادلانهء کنونی را ترسیم می کند. پایدار با مقدمه ای این چنین، به ارائه نظرات خود می پردازد. ما در این نوشته می خواهیم بدانیم که او چه چیزهایی را بر نمی تابد و چه چیزهایی را ارائه می دهد.

۱- او جنبش کمونیستی و دستاوردهایش بعد از مارکس تا کنون را نمی خواهد.

"روایت سوسیال بورژوائی مبارزهء طبقاتی در حالی که دار و ندار سوسیالیسم وی در سرمایه داری دولتی خلاصه می شود، بر هر نوع تعرض توده های کارگر علیه سرمایه داری تا قبل از سرنگونی دولت بورژوازی، مهر مخدوش نمودن سوسیالیسم را حک می کند." مقاله زنده باد جنبش لغو کار مزدی کارگران" (همانجا)

در مورد جنبش لغو کار مزدی چنین می نویسد "نقطهء عزیمت این جنبش بالعکس، خروج از سنت ها، سیاستها، راهبردها، ساز و کارها و کل تنیده های سیاسی دیرپائی است که از دورهء حیات انترناسیونال دوم تا امروز توسط سوسیال دموکراسی و رفرمیسم درون جنبش کارگری، توسط کمینترن و اردوگاه سرمایه داری دولتی، ... بر روند مبارزهء طبقاتی کارگران دنیا تحمیل شده است. خیزش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی در پیشینهء حضور تاریخی خود خیزشی در امتداد انترناسیونال اول، کمون پاریس،

شوراهای کارگری ضد سرمایه داری در روسیه و افت و خیز همیشه جاری سرمایه ستیز توده های عاصی کارگر در تمامی طول تاریخ نظام کاپیتالیستی است." (مقاله امیدهای بزرگ، مسیر دشوار و راهکارهای لازم)

۱ - متأسفانه جناب پایدار نمیداند که کمون پاریس یک انقلاب سوسیالیستی نبود و لغو کار مزدی را نیز در دستور خود قرار نداد.

۲ - سیاست کمینترن (تشکیل ۱۹۱۹) توسط لنین - تا زمانی که زنده بود ۱۹۲۴ - تدوین می شد. شوراهای کارگری روسیه نیز مشی دیگری جز مشی انترناسیونال سوم که کمینترن بخشی از آن بود و لنین آن را رهبری می کرد نداشتند.

نقل قول اول نشان می دهد که پایدار دوپهلوی سخن می گوید. در نقل قول بالا منظورش از روایت سوسیال بورژوائی، درک لنینی از سوسیالیسم است. زیرا آنها برای اولین بار بورژوازی را در انقلاب سوسیالیستی سرنگون کردند و مالکیت دولتی بر ابزار تولید را برقرار نمودند. اگر این سوسیال بورژواها به مانند لنین و حزب کمونیست شوروی می خواستند جلوی هر گونه تعرض علیه سرمایه داری را با مهر مخدوش کردن سوسیالیسم بگیرند، چگونه پرولتاریای روسیه را در انقلابی با آن عظمت که تاریخ جهان برای اولین بار شاهد آن بود تا به آن حد آماده نمودند تا هارترین بورژوازی اروپا یعنی تزاریسیم را سرنگون سازد؟ در نقل قول فوق می توان نفرت او از روایت لنینی و سوسیالیسم را به عینه مشاهده نمود. در مورد جنبش کمونیستی ایران چنین می فرمایند:

"هیچ کس تفاوت سوسیال - دموکراسی نیمه اول قرن بیستم با نئولیبرالیسم معاصر بورژوازی را نفی نمی کند. اما (و اما این امای کوچک) هیچ کارگر آگاهی هم شالوده استوار وحدت این دو گرایش به عنوان حاملان دو راه متحد المרכז متحد الیاساس برای تحمیل ماندگاری روند کار سرمایه و رابطه تولید اضافه ارزش هر طبقه کارگر را از نظر فرو نمی اندازد." "زنده باد ..."

این است جمع بندی جناب آقای پایدار از کل جنبش کمونیستی بعد از مارکس تا کنون که سوسیال دموکراسی انقلابی قرن بیستم را هم کاسه‌ی بورژوازی امپریالیستی معرفی می‌کند! آیا بورژوازی در قدرت کشورهای اروپائی و جمهوری اسلامی بهتر از این می تواند بر دستاوردهای انقلابات پرولتری روسیه و چین و جنبش کمونیستی ایران با تمام بالا و پائین شدن هایش، با تمام دستاوردها و اشتباهاتش، با تمام فداکاری ها و از جان گذشتگی هایش در راه سوسیالیسم که با خون میلیون ها کمونیست قهرمان رنگین گشته است، قلم بطلان بکشند و آن را لجن مالی نمایند؟ این نوع برخورد به اولین قیام بخش بزرگی از پرولتاریای جهانی یعنی انقلاب سوسیالیستی پرولتاریای روسیه، انقلابی که تجارب کمون پاریس را در پراتیک جامعه امپریالیستی - فئودالی روسیه پیاده نمود و انقلاب چین که ادامه و تکامل دهنده آن در کشوری نیمه مستعمره - نیمه

فئودال بود، فقط می تواند از جانب نیروها و یا عناصری انجام گیرد که کینه آتشین از کمونیسم جانشان را به تنگ آورده است.

ما فقط چند دستاورد از هزاران دستاورد این انقلابات را در زیر می آوریم:

۱- تحلیل مرحله امپریالیسم توسط لنین

۲- پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور که در محاصره امپریالیسم قرار گرفته، ممکن است = تجربه انقلاب روسیه.

۳- پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده مثل چین با انجام انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا در صورت شرایط مساعد ممکن است. = تجربه انقلاب چین.

۴- در پیش برد امر انقلاب در یک کشور سوسیالیستی، در عین اهمیت دادن به بسط و گسترش تولید، مبارزه طبقاتی عمدگی دارد بدون محکم در دست گرفتن چنین مبارزه ای بورژوازی دوباره قدرت را به چنگ خواهد آورد.

۵- با وجود امکان وقوع انقلاب سوسیالیستی در دوران امپریالیسم در یک یا چند کشور، اگر انقلاب جهانی از حرکت پیش رونده باز ایستد، امکان دوام و پیش روی سوسیالیسم در این کشورها بسیار اندک و امکان ریزش مجدد آنها و دست به دست گشتن قدرت سیاسی از پرولتاریا به بورژوازی زیاد است.

۶- به علت وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم، امکان لغو کار مزدی در مرحله اول سوسیالیسم موجود نیست. ما این مسئله را بعداً خواهیم شکافت.

۷- به علت اینکه بورژوازی در سوسیالیسم صاحب ابزار تولید نیست، سعی می نماید برای ادامه حیات سیاسی خود و ادامه مبارزه اش علیه پرولتاریا در ارگانهای دولتی و غیر دولتی به ویژه در حزب کمونیست و در رأس آن نفوذ نماید.

۸- برای پیش برد چنین مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی دیکتاتوری پرولتاریا ضرورت تام دارد.

۹- دولتی شدن ابزار تولید در سوسیالیسم در شرایطی که بورژوازی بتواند حزب کمونیست را از درون تسخیر نماید، به حاکمیت مجدد او کمک می نماید. به این جهت ابزار تولید باید به مالکیت جمع تبدیل گردد. هنوز در این مورد پرولتاریا هیچ تجربه عملی مشخصی ندارد.

۱۰- یکی از مهمترین دستاوردهای جنبش جهانی پرولتری از زمان حیات مارکس تا کنون این است که مهمترین وسیله پرولتاریا برای رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم و لغو کار مزدی، حزب کمونیست، حزب پیشرو و پیش قراول پرولتاریا جهت هدایت آن در مبارزات انقلابی اش است. مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۷ در اثر جاودانه خود "مانیفست حزب کمونیست"، برنامه اتحادیه کمونیستها را معین ساختند و در سال ۱۸۶۴ از اتحاد سازمانهای مختلف کارگری کشورهای مختلف اروپائی،

انترناسیونال اول را برای هدایت مبارزات کارگران به وجود آوردند. و پس از شکست کمون پاریس روی ایجاد احزاب کارگری که روی خط انقلابی باشند، پافشاری نمودند.

حزب کمونیست شوروی براساس آموزش مارکسیسم و در شرایطی که سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم بیش از پیش از آموزشهای مارکسیسم فاصله گرفته و در اپورتونیزم و رویزیونیسم دست و پا می‌زد و کارگران اروپا را به رفرمیسم می‌کشاند، با معیارهای لنینی ساخته شد که خصوصیت ساختاری اش مرکزیت - دموکراتیک بود. پرولتاریای شوروی زمانی توانست رژیم سرمایه داری - فئودالی تزاریسم را در هم بکوبد که حزب کمونیست با معیارهای لنینی رهبریش نمود. و همین طور است سرنوشت پرولتاریا و زحمتکشان چین. تمام نیروهای مختلفه بورژوازی و خرده بورژوازی از بیرون و از درون جنبش کارگری جهت جلوگیری از ایجاد چنین حزبی می‌کوشند. این را هر انسان شرافتمندی می‌تواند در تاریخ جنبش کارگری کشورها ببیند. رژیم های سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری یورش های وحشیانه خود را علیه جنبش های کارگری در درجه اول جهت نابودی احزاب کمونیست و کشتار کمونیست های متشکل، سازمان می دهند. نزدیک ترین مثالش تهاجم جمهوری اسلامی بعد از انقلاب به سازمانهای کمونیستی و کشتار کمونیست هاست.

آدمهائی مثل پایدار هم به نام طبقه کارگر در ایجاد چنین حزبی اخلال نموده آن را نفی می‌نمایند:
"فرقه گرایان متحزب از همه سو فریاد و احزاب، و احزابا سر می دهند و در کار شعله ور نمودن جبهه خصومت با جنبش لغو کار مزدی توده های کارگر به دنبال جا و مکان می گردند." (زنده باد...)
این است برخورد غیرمسئولانه‌ی یک پسا مدرنیست ذهنی‌گرا، به نقش و اهمیت حزب کمونیست لنینی در جنبش کارگری.

ما برخورد جناب پایدار به این دستاوردها را دیدیم. او ظاهراً مارکس را قبول دارد زیرا در زمان او انقلاب سوسیالیستی در جریان نبود. کمون پاریس نیز یک انقلاب سوسیالیستی نبود. پایدار با تمام انقلابات و جنبش های سوسیالیستی سر دشمنی دارد. تمام تنوریسین های بعد از مارکس نیز که جنبش های کارگری و انقلابات عظیمی را رهبری کردند را نیز نفی می کند. او با تظاهر به چپ در این مورد با بورژوازی تمام کشورها هم موضع است. او موضع راست دارد نه چپ و چراغ را به چپ می زند که به راست بپیچد.

۲- او سرنگونی بورژوازی را توسط پرولتاریائی که در رهبریش حزب کمونیست باشد، نمی خواهد.
"آیا باید به فرقه های سیاسی دموکراسی خواه چپ نما و ساز و برگ دروغین داعیه های کارگری آنها دل داد و به شعارهای سرنگون باد و برقرار باد آنها دل خوش کرد؟" (همانجا)
"مهر و موم شدگن سکنهای حزبی و گروهی از همه سو بلوا راه خواهند انداخت که پس سرنگونی دیکتاتوری و گرفتن دموکراسی چی خواهر شد؟" (همانجا)

"طبقه کارگر ایران همانگونه که پیش تر گفتیم از افتادن به دنبال سرنگونی طلبی فرا طبقه‌ای و تبدیل شدن به ارتش خیره‌ده اپوزیسیون‌های متنوع بورژوازی تجربه‌های بسیار تلخ دارد." (همانجا)

آقای پایدار، احزاب و سازمانهای جنبش کمونیستی را سکت‌های حزبی و مهر و موم شدگان سکت‌های حزبی و گروهی می‌نامد و به این وسیله درک نازل خودش را از تاریخ جنبش کمونیستی ایران نشان می‌دهد.

اگر ما کمی به نقل قول سوم دقت کنیم به چند کلمه برخورد می‌کنیم "سرنگونی طلبی فرا طبقه‌ای"

واژه "فرا طبقه‌ای" مطلقاً در فرهنگ کمونیستی وجود ندارد. سازمانها و احزاب کمونیستی ایران دارای برنامه کوتاه مدت و بلند مدت هستند. اکثر این سازمانها تحلیل تقریباً نزدیکی از ساختار جامعه ایران دارند. طبقه پیشرو، متحد این طبقه، طبقات میانه، موضع گیریه‌های این طبقه در انقلاب، مرحله انقلاب، جامعه بعد از انقلاب (سوسیالیسم) و وجود مبارزه طبقه‌ای در سوسیالیسم را همه قبول دارند. از سرنگونی نیز که صحبت می‌شود، پرولتاریا را طبقه پیشرو و پرچم داری می‌دانند که در جریان انقلاب مهر خود را بر همه چیز خواهد زد. اقشار زحمت‌کش جامعه پشتیبان پرولتاریا در انقلاب و ...

چنانچه ملاحظه می‌شود، ما، در سرنگونی، چیز فرا طبقه‌ای نداریم. البته برای آقای پایدار هدف وسیله را توجیه می‌کند. اگر او حتماً باید جنبش کمونیستی ایران را تخطئه کند، چه اشکالی دارد که دروغی هم بگوید و سردرگمی‌ای هم در درون طبقه‌ای ایجاد کند. البته از پایگاه انقلابی ترین قشر پرولتاریای ایران شعبه سوئد!!.

اینها بودند آن چیزهایی که پایدار نمی‌خواهد.

او چه چیز را می‌خواهد؟

"اما جنبش ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی کارگران جنبشی واقعی، از همه جنبش‌ها واقعی تر ... توده‌های وسیع فروشنده نیروی کار دنیا است." (همانجا)

کارگر به مجرد شروع کار در کارخانه و یا کارگاه یعنی به مجرد آغاز فروش نیروی کارش در عمل، به علت تضاد ذاتی کار و سرمایه، به طور عینی با سرمایه دار و سرمایه داری در تضاد قرار می‌گیرد. این یک تضاد عینی است که در بطن کار نهفته است و نه در بطن آگاهی. در این مرحله کارگر عادی، نظام را نمی‌شناسد. زیرا شناختن نظام با بدیل اش یعنی شناخت سوسیالیسم امکان دارد. به این جهت لازمه آگاهی به نظام سرمایه داری، در درجه اول آگاهی به نظام سوسیالیستی است. کارگر به علت تقسیم روز افزون کار حتی تولید کل پروسه کار را نمی‌بیند. از این رو نسبت به محصولی که نهایتاً توسط چندین کارگر و در چندین پروسه کار تولید می‌شود بیگانه می‌گردد. این پروسه کار حامل هیچ آگاهی عمومی از نظامی اجتماعی موجود برای کارگر نمی‌باشد. زندگی اجتماعی و مبارزه کارگران در پروسه تولید همبستگی اجتماعی آنها را به وجود می‌آورد. این حرکت همبسته به طور دائم توسط نیروهای قهریه رژیم سرمایه داری سرکوب می‌گردد. به این جهت کارگران در مبارزه اقتصادی با سطحی از مبارزه سیاسی آشنا می‌

شوند. آنها با دولت آشنا می‌شوند و در هر حرکتشان با نیروی قهریئه آن روبرو می‌گردند. از این نقطه نظر است که لنین می‌گوید: " همه موافقت" که سطح آگاهی سیاسی طبقه کارگر را باید بالا برد. حال این پرسش مطرح می‌شود که این کار را چگونه باید انجام داد و برای انجام آن چه وسائلی لازم است؟ مبارزه اقتصادی کارگران را فقط درباره مسائل مربوط به رفتار دولت با طبقه کارگر "به فکر می‌اندازد" و به این جهت هر قدر که بکوشیم تا "به همان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی بدهیم" در چارچوب چنین وظیفه ای هر گز نخواهیم توانست سطح آگاهی سیاسی کارگران را بالا ببریم." (لنین - چه باید کرد منتخب آثاریکجادی، ص ۶۳) به همین دلیل است که طبقه کارگر چند صد سال است که مبارزه اقتصادی و سیاسی در سطحی که گفته شد، به پیش می‌برد، بدون اینکه رژیم سرمایه داری را زیر علامت سؤال ببرد. فقط آنجائیکه نیروی آگاه و پیشروی کمونیستی جنبش کارگری را به جنبش عمومی علیه نظام سرمایه داری وصل کرد و توانست بدیل سوسیالیستی را در تئوری و قانونمندی در مقابل سرمایه داری قرار دهد و طبقه کارگر را روی آن متحد کند، توانست رژیم سرمایه داری را سرنگون و دیکتاتوری پرولتاریا را بنا نهد. در نتیجه در این شرایط که بدیل سوسیالیسم بر اثر نفوذ بورژوازی (روزیونیسم) سرنگون شده، کمونیست ها بر اثر تشتت ایدئولوژیک سیاسی هنوز نتوانسته اند با طبقه کارگر پیوند برقرار کنند، گفتن "هر کارگری وقتی می‌بیند که سرمایه تمامی محصول رنج و مرارت و کار و تولید او را سرمایه و سود می‌سازد، آماده پیکار با سرمایه داری است." جز اکونومیسم صرف و بسته بندی شده در لفافه چپ چیزی نیست.

در جهان کنونی و منجمله ایران، به طور واقعی یک جنبش لغو کار مزدی وجود دارد. این جنبش را جنبش کمونیستی می‌گویند و بر پرچم پر افتخارش هم نوشته شده است "هر کس به اندازه کارش و هر کس به اندازه احتیاجش".

کمونیستها موظف هستند هر جنبش اجتماعی چه درون طبقه کارگر و یا زحمتکشان دیگر، هر فعالیت متشکل چه در درون تشکیلات پرولتری و یا غیر پرولتری را به سطح مبارزه ضد سرمایه داری ارتقاء دهند. در جامعه کمونیستی به علت نبودن طبقه ای به نام طبقه کارگر، کار مزدی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. به همین دلیل کمونیستهای جهان در کوشش و تلاش رسیدن به سوسیالیسم و سپس جامعه بی طبقه و در نتیجه لغو کار مزدی هستند.

ولی آقای پایدار می‌گوید در حال حاضر "جنبش لغو کار مزدی جنبش اجتماعی توده های کارگر دنیا...". از آنجائی که جنبش کمونیستی هنوز نتوانسته است این آگاهی را در پراتیک جنبش کارگری به آگاهی توده های کارگر تبدیل سازد، یک نتیجه بدست می‌آید که این آگاهی یعنی جنبش "لغو کار مزدی" می‌بایست از مبارزه اقتصادی و سیاسی در سطحی که توضیح آن رفت، حاصل شده باشد. این درک چیزی نیست غیر از یک اکونومیسم علاج ناپذیر در غر و غمزه های چپ. این خط در جنبش کارگری خطی است راست.

شاید آقای پایدار فکر می کند که چون خودش به این "آگاهی" رسیده است پس قاعدتاً جنبش کارگری نیز باید رسیده باشد. اگر چنین است ایشان دوچار مالخولیا شده است.

راهی که ایشان برای رسیدن به لغو کار مزدی پیشنهاد می کند چنین است:

محتوای مقاومت جنبش لغو کار مزدی علیه تهاجم بورژوازی و سکت های حزبی "اول از همه خطاب به سرمایه داران و دولت آنها که: لطفاً خاموش باشید و صبر کنید و گوش فرا دهید. ما فقط بخش بسیار ناچیزی از سلسله جنبان عظیم محصول کار و تولیدمان را مطالبه کرده ایم. تازه این آغاز کار است.

پس از آن خطاب به همه که ما تا کی باید از گرسنگی و فقر و فلاکت ناشی از استثمار کاپیتالیستی بمیریم؟ ... اما این را بدانید که ما قدرتی عظیم در دست داریم. چرخ تولید را در همه جا از کار خواهیم انداخت، دست به اعتصاب خواهیم زد...

سوم اینکه چرا عوامفریبی می کنید چرا این همه ریا کارید، چرا معنی کارگر نان ندارد را این می دانید که کارگر نباید با سرمایه داری مبارزه کند...

چهارم اینکه راه سرنگونی بورژوازی از اینجا می گذرد، نه از شوره زار و کویرهای خشک دموکراسی. این جنبش لغو کار مزدی است که باید دولت بورژوازی را سرنگون کند و سازمان شورائی کار مدنیت کمونیستی را مستقر سازد. شما شیپور را از سر گشادش دمیده اید. " (همانجا)

و برای این سرنگونی "ما به تشکیلاتی بسیار آهنین، بسیار پر صلابت، نیرومند و با ظرفیت پیکاری سخت سترگ احتیاج داریم." (همانجا) و این تشکیلات پر صلابت را چنین توضیح می دهد "تشکیلات شورائی سراسری ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی توده های طبقه ما تشکیلاتی منزله از وجود بتکده ها، بت های حرفه ای و اتحادیه ایست. در این جا آحاد کارگران در متن پیکار مستمر علیه سرمایه کلیه امور این پیکار را نیز متحد و رفیقانه و انسانی می اندیشند و با هم مشورت می نمایند." (همانجا)

این تشکیلات بیشتر به جمهوری افلاطون و یا بهشت محمد شبیه است تا به یک تشکیلات پر صلابت پرولتاری. در این تشکیلات آنچه که از قلم افتاده است مبارزه حاد، سرسخت، درنده و گاهی خونین طبقاتی است. البته باید محترمانه خدمت پایدار عرض شود که وقتی می گوئیم ما در جامعه طبقاتی هستیم، معنی اش این است که بند بند این جامعه، تک تک سلولهایش، افکار هر انسان عضو، تمام تشکیلات های عریض و طویلش درگیر این مبارزه طبقاتی است و به طریق اولاً در سازمانهای کارگریش از همه جا حادثتر و بی رحمانه تر است. بر سر راه و خط سیاسی و تاکتیک نه صلح است، نه آشتی و نه صفای "انسانی". مبارزه است و مبارزه است و مبارزه. در عین حال تشکیلات ایشان نه خط و ربطی دارد و نه مناسبات درونی اش روشن است

البته در صفحه ۲۴ مقاله اش اشاره ای به این مبارزه شده است. "در شرایط موجود رفرمیسم راست و چپ با تمام توان می کوشند ... البته و صد البته بد نبود اگر در کنار مبارزه علیه رفرمیسم راست و چپ -

منظور او از رفرمیسم چپ، حزب توده نیست بلکه سازمانهای کمونیستی راستین ایران است - به تلاشهای ایده نولوژیک - سیاسی و سازمانی سازمانهای مخفی دولتی هم اشاره ای می شد. به نظر می رسد برای پایدار مبارزه علیه سازمانها و احزاب کمونیستی در این تشکیلات مقام اول را دارد.

جناب پایدار حتی وحدت کمونیست ها را هم در این تشکیلات پر صلابت نفی نمی کند. فقط اشکال کار در این است که ایشان بر دستاوردهای جنبش کارگری و انقلابات بزرگ پرولتاریا قلم قرمز می کشد. او حزب لنینی را که بر مبنای مرکزیت دمکراتیک ساخته می شود و سه سبک کار حزبی : از توده ها به توده ها، انتقاد و انتقاد از خود و تلفیق تئوری با عمل را بکار می برد، نفی می کند.

از سوی دیگر سرنگونی، نیروی رزمنده مسلح توده ای می خواهد. برای تدارک آن باید یک سازمان همه جاگیر که نه فقط در بین طبقه کارگر بلکه در بین دهقانان فقیر، خوش نشینان ده، بیکاران، طبقات تحصیل کرده و ... نفوذ داشته باشد، وجود داشته باشد. این سازمان چیزی غیر از حزب نمی تواند باشد. چنین حزبی را پایدار نفی می کند. مسئله دیگر سرنگونی است. چه چیزی را باید سرنگون کرد؟ دولت بورژوازی را. این از بدیهیات است. چه چیزی را باید به جای آن ساخت. لنین می گوید دیکتاتوری پرولتاریا. یعنی ابزار قهر و حاکمیت پرولتاریا علیه بورژوازی و کشیدن جامعه به سمت کمونیسم. ولی در طرح و تئوری پایدار کوچکترین صحبتی از دیکتاتوری پرولتاریا دیده نمی شود.

حال ببینیم درک جناب پایدار از جامعه سوسیالیستی چیست و اوضاع را چگونه می بیند.

" این جنبش لغو کار مزدی است که باید دولت بورژوازی را سرنگون کند و سازمان شورائی کار مدنیت کمونیستی را مستقر سازد." (همانجا)

"افق مبارزه برای جنبش ضد سرمایه داری یک تصویر دقیق، کنکرت، مادی و ریاضی از پروسه کار و تولید اجتماعی طبقه کارگر در جامعه موجود و راه حل شفاف برنامه ریزی سوسیالیستی مبتنی بر محور کار مزدی همین پروسه کار و تولید، توسط سازمان شورائی دخالت سراسری آحاد شهروندان است." (همانجا)

به این ترتیب در جامعه سوسیالیستی آقای پایدار یک سازمان شورائی کار وجود دارد که در عین حال مدنیت کمونیستی را مستقر می سازد. محور کار مزدی نیز باید توسط سازمان شورائی دخالت سراسری آحاد شهروندان صورت گیرد. کاملاً روشن است که از دیدگاه این جناب این سازمان شورائی دولت پرولتری نیست. زیرا فقط سازمان شورائی کار است. دولت پرولتری که از نمایندگان شوراها تشکیل شده است، دیگر فقط سازمان کار نیست. بلکه سازمان ساختمان سوسیالیسم، اداره کننده ارتش، پلیس، دستگاههای اداری، زندانها، سازماندهنده مبارزه طبقاتی علیه تلاشهای خرابکارانه بورژوازی و خرده بورژوازی از داخل و امپریالیسم از خارج و سازماندهنده تکامل فرهنگی مجموعه جامعه است. زمانی که ما نتوانیم درک خود را تا این اندازه از دولت توسعه بدهیم و فقط بخواهیم در سوسیالیسم سازمان شورائی کار را برقرار کنیم، عملاً

پرولتاریا را در مقابل بورژوازی خلع سلاح کرده ایم. با فحاشی به دستاوردهای پرولتاریای جهانی که توسط
لنین فرموله شده و قلم پردازی نیز نمی‌تواند این نقیصه را از بین ببرد.

حال بر می‌گردیم به آحاد شهروندان. مهمترین کاری که انقلاب سوسیالیستی انجام می‌دهد، سرنگون کردن
بورژوازی و به حاکمیت رساندن پرولتاریا است. از این جهت در جامعه سوسیالیستی، هم پرولتاریا وجود
دارد و هم بورژوازی از قدرت ساقط شده. هم خرده بورژوازی شهر و ده وجود دارد و هم روشن‌فکران.
همچنین ایده‌ها و اندیشه‌های تمام طبقات نیز در قالب سنت و رسوم و مذهب و غیره در این جامعه وجود
دارند. خطر بورژوازی در جامعه سوسیالیستی صد چندان می‌شود. زیرا او که دیگر صاحب ابزار تولید
نیست و به صورت گذشته قابل لمس نمی‌باشد، از هزار راه در صفوف پرولتاریا رخنه می‌نماید. در این
شرایط جناب تئوریسین ما می‌خواهد محو کار مزدی را توسط سازمان شورائی دخالت سراسری آحاد
شهروندان محقق گرداند. این شهروندان نازنین هم که در شوراهای کار دخالت سراسری دارند فقط پرولتر
نیستند. آحاد بورژوازی و خرده بورژوازی هم هستند. و شما با این آحاد می‌خواهید کار مزدی را لغو
بفرمائید. این ایده در جنبش کمونیستی سابقه تاریخی دارد. این اندیشه به کیش مات پرولتاریا در مقابل
بورژوازی می‌انجامد.

لغو کار مزدی در بالاترین مرحله تکامل تاریخی پرولتاریا صورت می‌گیرد. زیرا وقتی کار مزدی در
میان نباشد، پرولتاریائی هم دیگر در کار نیست. به این جهت لغو کار مزدی بلافاصله بعد از سرنگونی
بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا امکان ندارد. مبارزه طبقاتی باید تا به آنجا پیش رود که
بورژوازی در جامعه جهانی ریشه کن شود. به بیان دیگر پرولتاریا و دولت اش نیز صحنه تاریخ را ترک
کنند. در آن لحظه دیگر کار مزدی به طور کامل لغو گردیده است.